

فارسی‌گویی ائمه اطهار علیهم‌السلام

سید یوسف محفوظی موسوی

دانشگاه شهید چمران اهواز

چکیده:

در جای‌جای احادیث و اخبار، اشاراتی یافت می‌شود که بر فارسی‌دانی و فارسی‌گویی ائمه اطهار علیهم‌السلام دلالت دارد. گاه یکی از این بزرگان، سخنی پارسی شنیده و اظهار بی‌اطلاعی نکرده است، دیگری، به زبان فارسی به مردی ایرانی پاسخ گفته (هر چند که گفتار وی نقل نشده)، بر زبان امامی دیگر، عبارات فارسی جاری گردیده که عین آنها را راویان ثبت کرده‌اند، و خلاصه گاه عبارات، مصطلحات و یا کلماتی فارسی در درون حدیثی وارد گردیده. نگارنده کوشیده است در درجه نخست، همه این اشارات را گردآوری و مأخذشناسی کند و آنگاه به نقد و بیان صحت و سقم روایت پردازد. هر چند که نقد روایات، موضوع اصلی مقاله نیست و در جای دیگر به آن خواهیم پرداخت.

کلید واژه‌ها: فارسی‌گویی امامان علیهم‌السلام، نوروز، شهربانو، معربات.

درآمد

مسأله تکلم امامان معصوم علیهم‌السلام به زبان فارسی در برخی اوقات، مانند دیدار با ایرانیان یا توصیه به بعضی اعمال مربوط به فارسی‌زبانان و ترجمه آن بزرگواران از عربی به فارسی یا از فارسی به عربی و بررسی این مسأله، از دیدگاه زبانشناسی کاری در خور توجه و حائز اهمیت فراوان است و گویا تاکنون در این زمینه، تا جایی که نگارنده اطلاع دارد، گامی برداشته نشده است و آن دسته از روایات اهل بیت علیهم‌السلام که واژه یا عباراتی به زبان فارسی در بردارند، در یک جا جمع نشده و تحلیلی درباره آنها صورت نگرفته

است. از این رو، ما بر آن شدیم که قدمی - هر چند کوتاه - در این راه برداریم و این گونه اخبار و روایات را نقل کرده به بررسی آنها بپردازیم.

دقت در احادیث اهل بیت علیهم السلام و متونی که سخنان آن حضرات را درج کرده و به عصر حاضر رسانده‌اند، ما را به نکات ظریفی رهنمون می‌گردد که از دیدگاههای مختلف، چون زبان‌شناسی، روانشناسی، جامعه‌شناسی، طبّی، بهداشتی و غیره، برای هر فرد، سودمند و کارساز است.

ارتباط ائمه اطهار (ع) با طبقات مختلف، خواه توده‌های مردم و خواه خواص، آن بزرگواران را بر آن داشته است که با هر صنفی به فراخور مقام و فهم و زبان آن، سخن بگویند و مقاصد و منویات خویش را بیان کنند و با آنکه آنان همگی بنا بر جبر محیط و مناطق عربی خویش، به زبان عربی تکلم می‌کردند، باز گاهی شرایطی پیش آمده که به غیر از عربی هم سخن گفته‌اند، زیرا می‌بینیم سخنانی به زبانهایی چون عبری، سریانی، ترکی، نبطی، فارسی و... از آنان نقل شده است (صفّار، ص ۳۵۳ به بعد؛ کلینی، ۱/ ۲۸۵ و ۴۸۰؛ ابن شهر آشوب، ۴/ ۲۳۸؛ مجلسی، ۲۶/ ۱۸۰ به بعد و ۴۶/ ۲۹۴ و ۴۷/ ۸۰ و ۸۱ و ۱۱۹).

پیش از آن که به موضوع فارسی‌گویی که از برخی امامان معصوم علیهم السلام منقول است بپردازیم، لازم دیدیم نکات زیر را به عنوان مقدمه تاریخی و به غرض توضیح بستر اجتماعی و به خصوص فضای زبان‌شناختی یادآور شویم:

ارتباط دو زبان

ارتباط گسترده و محکم بین دو زبان عربی و فارسی بر آگاهان پوشیده نیست و این دو زبان از دیرباز، از یکدیگر واژه‌ها و اصطلاحات فراوانی را وام گرفته‌اند (نک: وافی، صص ۱۲۹-۱۳۰؛ طحّان، ریمون و دینز، ص ۲۵ به بعد).

تأثیر عربی در فارسی

در اثر گسترش اسلام به مناطق فارسی زبان و پذیرش این دین آسمانی از سوی ایرانیان، زبان تازی سخت بر پارسی تأثیر گذاشت و بسیاری از مفردات و تراکیب عربی، در آن راه یافت (براون، ۱/ ۱۲ به بعد؛ ندا، ص ۷۰ به بعد، العاکوب، غنیمی و... جایهای

(مختلف).

تأثیر فارسی در عربی

نفوذ فارسی در عربی بیشینه بس دراز دارد به گونه‌ای که محققان آن را به پیش از اسلام (دوره جاهلیت) می‌رسانند (نک: آذرنوش، راهها). آمیختگی ایرانیان و تازیان در دوره‌های بعد، مثلاً عصر بنی عباس و غیره، در مسایل مختلف سیاسی، ادبی، مذهبی و... تأثیرها را چند برابر نمود (نک: دائره، ۶۰/۳ و ۳۱۷ و ۳۶۳/۶؛ ندا، ص ۶۲ به بعد...).

این نکات که ما تنها در مقام پیش در آمد آورده‌ایم، بارها مورد پژوهش قرار گرفته (نک: منابع ذکر شده)؛ ما اینک به چند لقب جالب توجه اشاره می‌کنیم که فخررازی (صص ۴۴-۷۰) در حق امامان علیهم‌السلام آورده است: امیرچه، امیرک، مرعش، زرین کمر، رندانی، دکه، طنزخواره، قناره، ششدیو، طنزکی، نودولت، نیک‌روی، یارخدای و... (رازی، صص ۴۴-۷۰).

فارسی در احادیث

با توجه به این که احادیث و روایات منقول از خاندان رسالت علیهم‌السلام در درون متون عربی صادر شده‌اند، آیا ممکن است در برخی از آنها نیز سخنانی به فارسی باشد؟ آیا ائمه اطهار علیهم‌السلام گاهی به فارسی هم سخن گفته‌اند؟ اگر گفته‌اند چگونه و چه اندازه و به چه انگیزه‌ای؟ آیا با توجه به اینکه آن بزرگواران در مناطق عربی رشد یافته و تا پایان عمر شریفشان و امام عصر علیه‌السلام تا شروع غیبت کبری، همگی در آن جاها به سر می‌برده‌اند، و در هیچ محلی هم زبان فارسی را فرا نگرفته‌اند، امکان چنین مسأله‌ای بوده است؟ اگر چنین امری واقع نشده و آنان هیچگاه لب به سخن فارسی نگشوده‌اند، پس روایاتی که حاکی از تکلم آن حضرات به فارسی است و اینجا به ذکر نمونه‌هایی از آنها خواهیم پرداخت، چه وضعی دارند؟

آیا گمان نمی‌رود که این گونه روایات، یا دست کم بخشی از آنها، ساخته و پرداخته ایرانیانی دوستدار و محب خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم باشد که از سر صدق و صفای باطنی خویش و به انگیزه نزدیک کردن آن خاندان به خویشان و ارایه پیوندی محکم بین خود و

آن بزرگواران دست به جعل روایات مزبور زده باشند؟

آیا چنین روایاتی برخاسته از حرکت‌هایی همچون شعوبیگری نیست که خواسته است قداستی و کرامتی از اهل بیت علیهم‌السلام را معطوف خود یا ایرانیانی دیگر نماید و آن خاندان را متعلق به خویش قلمداد کند؟! و سؤالاتی دیگر که حس کنجکاوای هر پژوهشگری را برمی‌انگیزاند ...!

اینک با نقل و ترجمه و بررسی و نقد برخی از نمونه‌های روایات مورد بحث، می‌کوشیم در حد امکان به سؤالات فوق پاسخ دهیم.

در ابتدا به این امر اشاره می‌گردد که با توجه به اعتقاد ما شیعیان، معصومان علیهم‌السلام علوم و معارف خویش را همچون رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از خداوند متعال گرفته و در زمان حیاتشان بر علوم و معارفشان افزوده می‌شد و کلاً، علم آنان لدنی است و درجات آن علم هم از همه افراد معاصر خود بالاتر و کاملتر است، لذا هیچ نکته‌ای اعم از نکات مربوط به زبانها و لهجه‌ها تا دیگر امور ریز و درشت موجود در زندگی بشریت، از آنان پوشیده نیست و اگر چنین نبودند، نمی‌توانستند حائز مرتبه امامت گردند؛ علم و عصمت آنان دو رکن اساسی پیشوائیشان است. پس آنان را یارای سخن گفتن به هر زبان و هر لهجه‌ای هست (ابن شهر آشوب، ۳۲۳/۴؛ کلینی، ۲۸۵/۱).

بر این اساس تردیدی نیست که آن حضرات قادر به تکلم به زبان فارسی نیز بوده‌اند اما آیا چنین امری ضروری بود و اگر ضروری بود به چه انگیزه و به چه دلیل؟!

نمونه‌ها

۱- ابتدا نمونه‌ای از کلام امیر مؤمنان علیه‌السلام می‌آوریم که شیخ صدوق در علل الشرایع (۴۰/۱ - ۴۱) آورده است:

«عن الرضا علیه‌السلام عن أمير المؤمنين علیه‌السلام، سُمُوا أصحابَ الرَّسِّ، لَأَنَّهُمْ رَسَوْا نَبِيَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ ذَلِكَ بَعْدَ سَلِيمَانَ بْنِ دَاوُدَ علیه‌السلام وَ كَانَتْ لَهُمْ اثْنَتَا عَشْرَةَ قَرْيَةً عَلَى شَاطِئِ نَهْرِ يُقَالُ لَهُ (الرَّسِّ) مِنْ بِلَادِ الْمَشْرِقِ وَ بِهِمْ سُمِّيَ ذَلِكَ النَّهْرُ، وَ لَمْ يَكُنْ يَوْمَئِذٍ فِي الْأَرْضِ نَهْرٌ أَغْزَرَ وَ لَا أُغْذِبَ مِنْهُ وَ لَا أَقْوَى، وَ لَا قُرَى أَكْثَرَ وَ لَا أَعَمَرَ مِنْهَا، تُسَمَّى إِحْدَاهُنَّ:

« آبان » و « الثانیة » « آذر » و « الثالثة » « دئی » و « الرابعة » « بهمن » و « الخامسة » « اسفندیار »^۱ و « السادسة » « فروردین »^۲ و « السابعة » « اردی بهشت » و « الثامنة » « اُزداد »^۳ و « التاسعة » « مُرداد » و « العاشرة » « تیر » و « الحادية عشرة » « مَهر » و « الثانية عشرة » « شَهْرِیور ». و كانت أعظمَ مداينهم « اسفندیار » [اسفندار] و هي التي ينزلها ملكهم وكان يُسمى « تركوذ بن غابور بن یارش بن سازن ابن نمرود بن کنعان، فرعون ابراهيم عليه السلام » و إنما سمّت العجم شهورها بآبان ماه و آذر ماه و غيرها، اشتقاقاً من أسماء تلك القرى ... ».

از امام رضا علیه السلام از طریق پدرانش از امیر مؤمنان علیه السلام نقل است که فرمود: آنان اصحاب الرس (یاران چاه) نامیده شدند زیرا که پیامبرشان را [در چاه] در درون زمین به صورت زنده، دفن کردند و این واقعه بعد از سلیمان ابن داود علیه السلام بود. آنان را دوازده آبادی بود بر ساحل رودی بنام « رَس » از شهرهای مشرق زمین، و آن رود به نام آنان نامگذاری شد، و در آن زمان بر روی زمین هیچ رودی پر آب تر و گواراتر و قویتر از آن نبود و هیچ جا آن اندازه دهکده نداشت و هیچ دهکده‌ای آبادتر از آن آبادیها نبود. یکی از آنها به نام « آبان » است و دومی به نام « آذر » و سومی « دئی » و چهارمی « بهمن » و پنجمین « اسفندار » و ششمین « فروردین » و هفتمین « اردی بهشت » و هشتمین « خرداد » و نهمین « مُرداد » و دهمین « تیر » و یازدهمین « مَهر » و دوازدهمین « شهریور »؛ و بزرگترین شهرهایشان « اسفندار » بود که پادشاهشان در آن ساکن بود و نام او « ترکوذبن غابور بن یارش بن سازن بن نمرود بن کنعان »، فرعون زمان ابراهیم (ع) و اینکه عجم‌ها، نام ماههای خود را به آبان ماه و آذر ماه و جز آن نامیده‌اند در حقیقت برگرفته از نامهای آن آبادیها است ... ».

همین روایت را مرحوم حویزی (نور الثقلین، ۴/۱۶-۱۹) به نقل از عیون أخبار الرضا که از مؤلفات شیخ صدوق است آورده است، با این تفاوت که این قطعه در اوّل آن آمده است: « إنهم كانوا قوماً يعبدون شجرة صنوبر، يُقال لها « شاه درخت » كان يافئ بنُّ

۱. پیداست که مراد همان « اسفندار مذ » است که در نسخه‌ها به « اسفندیار » تحریف شده.

۲. در متون عربی غالباً « فرودین » یا « فروردین » آمده و شکل متن نادر است.

۳. این کلمه در همه متون پهلوی و فارسی دری، « خرداد » است و معلوم نیست چرا به « اورداد » تحریف شده.

نوح غَرَسَهَا عَلَى شَفِيرِ عَيْنٍ يُقَالُ لَهَا «دوشاب» كَانَتْ أُنبِطُ لِنُوحٍ عليه السلام بَعْدَ الطُّوفَانِ ...». «آنان گروهی بودند که درخت صنوبری را که بنام «شاه درخت» می پرستیدند و یافت بن نوح آن را در کنار چشمه‌ای بنام «دوشاب» کاشته بود و آن چشمه بعد از طوفان برای حضرت نوح عليه السلام جریان یافته بود».

نقد و بررسی: در روایت مزبور سخن از اصحاب الرّس به میان آمده که در قرآن مجید در دو موضع (فرقان/ ۳۸ و ق/ ۱۲) ذکری از آنها رفته و در تفاسیر مختلف، مصادیق گوناگون و فراوانی از آنان ارایه شده است و به گونه‌ای قطعی قوم خاصی در جای مشخصی از عالم برای آنان مستفاد نشده است. نکته دیگر اینکه روایت اشاره به بلاد مشرق کرده است که دقیقاً محل آن معلوم نیست. دیگر اینکه درخت صنوبری که فرزند حضرت نوح عليه السلام آنرا کاشته است، نام فارسی «شاه درخت» داشته. این نام چه وقتی و با چه فاصله زمانی با فرزند حضرت نوح عليه السلام بر آن اطلاق شده است؟ و آن چشمه‌ای که بعد از فروکش کردن طوفان نوح عليه السلام برای آن حضرت به جریان افتاده است، چه زمانی و با چه فاصله‌ای نام فارسی «دوشاب» به خود گرفته است؟ اینها همه نکاتی مبهم و زوایائی تاریک از روایت‌اند که نمی‌توان بر آنها اطمینان کرد.

۲- روایت دوم در این باب را باز از کلام امیر مؤمنان عليه السلام می‌آوریم که در آن، حضرت واژه فارسی «نوروز» را بر زبان آورده است.

ابن ابی الحدید (۱۱ / ۲۴۸): «قَبِلَ عَلِيٌّ عليه السلام هَدَايَا جَمَاعَةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ ، وَ دَعَا بَعْضُ مَنْ كَانَ يَأْتِسُّ إِلَيْهِ إِلَى حُلْوَاءَ عَمَلِهَا يَوْمَ «نُورُوز» فَأَكَلَ وَ قَالَ : لِمَ عَمِلْتَ هَذَا ؟ فَقَالَ : لِأَنَّهُ يَوْمَ «نُورُوز» ، فَصَحِّحْ وَ قَالَ : «نُورُوزُوا لَنَا» فِي كُلِّ يَوْمٍ ، إِنْ اسْتَطَعْتُمْ .»

«علی عليه السلام هدایای گروهی از یاران خویش را پذیرفت، و یکی از یاران که آن حضرت را با او الفتی بود، وی را به خوردن حلوایی فرا خواند که آن را در روز [عید] نوروز فراهم کرده بود. آن حضرت از آن حلوا تناول کرد و فرمود: برای چه این حلوا را درست کردی؟ عرض کرد: به سبب آن که امروز روز [عید] نوروز است، حضرت خندید و فرمود: «اگر می‌توانید، هر روزمان را «بنوروزید»».

نقد و بررسی: به این روایت هم نمی‌توان اعتماد کرد و می‌توان آنرا ساخته کسانى دانست که عشق و علاقه به این دارند که برخی آداب ملّی و محلّی خود را از زبان

امامان عليهم السلام رسمیت داده و بر آنها مهر تأیید زنند!

باید دانست که نظیر این روایت، فراوان یافت می شود! و طبیعی است که شاید واقعیت تاریخی نداشته باشند، اما روایات، حتی اگر واقعیت تاریخی نداشته باشند، لاجرم زائیده عشق و یا شدت دینداری و گرایش تند برخی از شیعیان بوده که از سر صدق، باورهای خود را حقایق دینی می پنداشته و به خاندان رسالت عليهم السلام نسبت می داده اند. از آن گذشته، جعل این روایات گاه در زمانهایی بس دور انجام پذیرفته و بهمین جهت می توانند در زمینه های گوناگون، مورد بهره برداری قرار گیرند.

از همین قبیل است روایتی که به امام صادق (ع) نسبت داده اند. ایشان برخی از برتریا و خوش یمنی های نوروز را این گونه اعلام کرده است:

« خداوند در این روز از بندگان خود عهد گرفت که او را بپرستند، شریکی برای او قائل نشوند و به رسولان و حجت های او و به امامان عليهم السلام ایمان آورند. آن روز، روزی است که کشتی نوح عليه السلام بر کوه جودی لنگر انداخت؛ نیز همان است که خداوند آنان را که از سرزمین خود گروه، گروه خارج شده دچار مرگ شده بودند، زنده کرد؛^۱ در این روز بود که جبرئیل بر پیامبر اکرم نازل شد؛ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، علی عليه السلام را بر دوش خود بالا برد تا بتهای قریشیان را از پشت بام خانه کعبه سرنگون ساخت؛ نیز حضرت ابراهیم در همین روز بتها را در هم شکست، رسول خدا صلی الله علیه و آله اصحاب خویش را فرمود که با علی عليه السلام به عنوان امیر مؤمنان بیعت کنند؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، علی عليه السلام را به سوی وادی جن گسیل داشت تا از آنان برای آن حضرت بیعت بگیرد؛ استیلای علی عليه السلام بر اهل نهروان (خوارج) در همین روز بوده؛ و ظهور قائم آل محمد نیز در همین روز خواهد بود و...» (بحار، ۹۲/۵۶).

یا اینکه فرموده اند «در روز نوروز غسل کن و پاکیزه ترین جامه هایت را بپوش» (نک: دنباله مقاله).

البته آثار عملی این تلاشها ممکن است کاملاً مطلوب، مفید و خداپسندانه باشد، همچون قرار دادن قرآن مجید بر روی سفره نوروزی، خواندن دعایی به نام دعای

تحويل سال ، حضور در اماکن مقدسه در لحظه تحويل سال و آغاز سال نو و...
 ما این روایات را نادیده نگرفته‌ایم ، زیرا می‌پنداریم حتی اگر واقعیت تاریخی نداشته باشند، باری حقایقی یا اعتقاداتی نیرومند و فراگیر را بازگو می‌کنند.
 ۳- سومین روایت را نیز دربارهٔ امیر مؤمنان علیه السلام نقل می‌کنیم که به زبان فارسی سخن گفته است:

جواهری (ص ۲۳۵) می‌نویسد: « رَوَى الرَّوَنْدِيُّ رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى عَنِ الْبَاقِرِ علیه السلام قَالَ : لَمَّا قَدِمْتُ ابْنَةَ يَزْدَجِرْدَ عَلَى عُمَرَ وَ أُدْخِلْتَ الْمَدِينَةَ ، اسْتَشْرَقَتْ لَهَا عَدَاوِي الْمَدِينَةِ وَ أَشْرَقَ الْمَجْلِسُ بِضَوْءِ وَجْهِهَا وَ رَأَتْ عُمَرَ فَقَالَتْ « إِمْرَزَوَانُ » فَغَضِبَ عُمَرُ فَقَالَ : شَتَمْتَنِي هَذِهِ (الْعَجْمِيَّةُ) وَ هَمَّ بِهَا فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ علیه السلام : لَيْسَ لَكَ إِنْكَارٌ عَلَيَّ مَا لَا تَعْلَمُهُ ، فَأَمَرَ أَنْ يُنَادَى عَلَيْهَا فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ علیه السلام : لَا يَجُوزُ بَيْعُ بَنَاتِ الْمُلُوكِ وَإِنْ كُنَّ كَافِرَاتٍ وَ لَكِنْ أُعْرِضُ عَلَيْهَا أَنْ تَخْتَارَ رَجُلًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَرَوْجَهَا مِنْهُ وَ يُحَسَبَ صَدَاقُهَا عَلَيْهِ مِنْ عَطَائِهِ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ يَقُومُ مَقَامَ الثَّمَنِ ، فَعَرَضَ عَلَيْهَا أَنْ تَخْتَارَ فَوَضَعَتْ يَدَهَا عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ أَوْ عَلَى مَنْكِبِيهِ ، فَقَالَ عَلِيٌّ علیه السلام : « چَه نام داری ، ای کنیزک ؟ یعنی : ما اسمک یا جاریه ؟ قالت : جهانشاه ، فقال علیه السلام بل شهربانویه ، فقالت : تلك أختي . فقال علیه السلام : « راست گفتمی » أَيْ صَدَقْتِ ، ثُمَّ انْتَفَتَ علیه السلام إِلَى الْحُسَيْنِ فَقَالَ : يَا بُنَيَّ احْتَفِظْ بِهَا وَ أَحْسِنْ إِلَيْهَا فَسَتَلِدُ لَكَ خَيْرَ أَهْلِ الْأَرْضِ وَ زَمَانِهِ بَعْدَكَ وَ هِيَ أُمُّ الْأَوْصِيَاءِ وَ الذَّرِيَّةِ الطَّيِّبَةِ فَوَلَدَتْ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ وَ مَاتَتْ فِي نَفْسِهَا مِنْهُ ... » .

« راوندی رحمته الله تعالى از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: زمانی که دختر یزدگرد، روی سوی عمر نهاد و به مدینه‌اش اندر کردند، دوشیزگان مدینه ، شیفته او شدند و مجلس به نور چهره‌اش تابناک شد. او چون عمر را دید، گفت: «إمرزوان^۱». عمر خشمگین شد و گفت: این دختر عجمی مرا دشنام داد، پس آهنگ کشتن او کرد. علی علیه السلام فرمود: چیزی را که نمی‌دانی چرا زشت می‌انگاری؟

عمر فرمود ندا به فروش او در دهند. علی علیه السلام او را گفت: فروختن دختران پادشاهان روا نیست، هر چند کافر باشند؛ وی را بفرمای که مردی از مسلمین را برگزیند

۱. معنای این کلمه بر ما روشن نشد.

و آنگاه به همسری آن مردش درآور، و مهریه‌اش از عطای او از بیت‌المال باشد .
 آنگاه به او پیشنهاد کردند که کسی را برگزیند . او دست خویش را بر سر یا بر دوش
 حسین علیه‌السلام نهاد. آنگاه علی علیه‌السلام [به فارسی] پرسید: چه نام داری، ای کنیزک؟ عرض
 کرد: جهان‌شاه، امام علیه‌السلام فرمود: نه، شهربانویه . عرض کرد: او خواهر من است .
 امام علیه‌السلام [به فارسی] فرمود: راست گفتی. سپس آن حضرت به حسین علیه‌السلام و کرد و
 فرمود: فرزندم، او را نگه دار و بدو نیکی کن که به زودی بهترین اهل زمین و زمان خود را
 بعد از تو، برایت می‌زاید و او مادر اوصیا و دودمان پاک است. او علی بن الحسین را زاد و
 در ایام نفاس او وفات یافت .»

نقد و بررسی: متن این روایت را که از کتاب *مثیر الاحزان* نقل کردیم، با سه روایت
 دیگر در کتب مشهور شیعه یعنی *بصائر الدرجات*، *أصول الکافی* و *بحار الأنوار*، تطبیق
 دادیم و دیدیم که تفاوت میان آنها بسیار اندک است .

نکته دیگر این است که جریان این روایت، یعنی سرگذشت «شهربانو» نه ریشه‌ای
 در تاریخ دارد و نه وجودی در حقیقت، نه نکات آن منطبق بر شرع است و نه الفاظ آن
 متقن و محکم! بلکه داستانی ساختگی است که جاعلان آن خواسته‌اند ایرانیان را در
 دودمان و نسل پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شرکتی بخشند و این افتخار بزرگ را برای آنان رقم زنند.
 خوشبختانه سید جعفر شهیدی این مسأله را از جوانب مختلف بررسی و نقد نموده
 و اصل آنرا دروغ و واهی دانسته و ثابت کرده است، چنین واقعه‌ای اتفاق نیفتاده است
 (زندگانی علی بن الحسین، تهران، ۱۳۷۸ش، ۹ - ۲۷). وی می‌نویسد (همان، ص ۹):
 «داستان شهربانو را نخست پندارها و افسانه‌ها پدید آورده، سپس واقعیت خارجی در
 پوشش خیال از دیده‌ها پنهان مانده است، آنگاه تذکره‌نویسان و مورخان بعد، بی‌هیچ
 جستجو گفته‌های پیشینیان را پذیرفته‌اند .»

همو ۱۴ مورد از نامهایی را که برای شهربانو گفته شده آورده و اشاره کرده است که
 این نام شهرتی هزار و یکصد ساله دارد؛ نه تنها در بین مردم، بلکه در کتابهای تذکره،
 رجال و تاریخ، نوشته‌شخصیتهایی بزرگ و مشهور در جهان تشیع (همان، ۹-۱۲).

همو روشن شدن مجلس (مسجد) از نور چهره او، روا نبودن فروش دختران
 پادشاهان هر چند کافر باشند، زمان و مکان اسیر شدن شهربانو و مسایل دیگر این ماجرا

را زیر سؤال می‌برد (همان، ۱۲-۱۴).

پیش از او استاد شهید مطهری مسأله را به گونه محدودتری ارزیابی کرده و آنرا مردود دانسته بود (نک: خدمات، ص ۱۳۱).

لذا باتوجه به اینکه واقعیتی را نمی‌توان برای آن جریان پذیرفت، و روایت مذکور هم از چندین راه مخدوش و مردود است، کلام فارسی آن نیز به طریق اولی، ارزش و اعتبار خود را از دست می‌دهد.

۴- نمونه چهارم از این روایات را که درباره فارسی‌گویی امام صادق علیه السلام است عرضه می‌داریم:

علامه مجلسی (بحار ۴۷/۱۱۹) آورده است: «روى أحمد بن فارس، عن أبيه عن أبي عبد الله عليه السلام قال: دخل إليه قوم من أهل خراسان، فقال ابتداءً: من جمع مالا يحرسه عذبه الله على مقداره، فقالوا: بالفارسية، لأنفهم بالعربية فقال لهم: «هرکه درم اندوزد جزایش دوزخ باشد» و قال: إن الله خلق مدينتين إحداهما بالمشرق والأخرى بالمغرب، على كل مدينة سوّ من حديد فيها ألف ألف باب من ذهب، كل باب بمصرعين و في كل مدينة سبعون ألف إنسان، مختلفات اللغات و أنا أعرف جميع تلك اللغات، و ما فيها و ما بينهما حجة غيري و غير آبائي و غير أبنائي بعدي».

«احمد بن فارس از زبان پدرش درباره امام صادق علیه السلام حکایت کرده و گفته است: گروهی از خراسان به حضور آن حضرت رسیدند، امام آغاز سخن کرد و فرمود: هرکس مالی جمع کند و نزد خویش نگه دارد، خداوند او را به اندازه همان مال عذاب دهد، عرض کردند: به فارسی [بفرمائید] که ما به عربی نمی‌فهمیم. امام [به فارسی] فرمود: «هرکه درم اندوزد، جزایش دوزخ باشد» و آنگاه فرمود: خداوند، دو شهر آفریده است، یکی از آنها در مشرق [زمین] و دیگری در مغرب [زمین]، بر هر شهر قلعه‌ای از آهن است که در آن هزار هزار (یک میلیون) در طلایی نهاده‌اند، هر در دو لنگه دارد در هر شهر هفتاد انسان به سر می‌برند با زبان‌های گوناگون، و من همه آن زبانها را می‌شناسم، و در آن شهر و در میان مشرق و مغرب غیر از من و پدران و فرزندانم بعد از من، حجتی وجود ندارد».

نقد و بررسی: آنچه از بررسی متن روایت فوق برمی‌آید این است که در میان سخنان

امام صادق علیه‌السلام تنها یک جمله به فارسی گفته شده که ترجمه جمله‌ای از کلام آن حضرت است. این جمله بعد از درخواست آن گروه خراسانی مبنی بر فارسی‌گویی، بیان شده است به این دلیل که سخنان امام را به عربی نمی‌فهمیدند، حال اگر چنین بوده است پس چرا همه سخنان آن بزرگوار به فارسی ایراد نشده است؟ مگر آن گروه، تقاضای فارسی‌گویی نکرده بودند و امام علیه‌السلام اجابت نفرمود؟ پس چرا قطعه کوچکی از کلام آن حضرت که خطاب به آنها بود، به فارسی بود و سایر کلام به عربی؟! آن گروه مخاطب که قدرت فهم زبان عربی را نداشتند، چگونه مابقی سخنان امام را که به عربی بود و قسمت عمده آنرا هم تشکیل می‌داد، فهمیدند؟!

ملاحظه می‌گردد که این روایت دارای ابهامات بسیار و تناقض‌های فراوان است، چندان که نمی‌توان آن را باور داشت.

گویی جاعلان این روایت خواسته‌اند که با داخل کردن کلامی فارسی در متون عربی روایات و احادیث اهل بیت علیهم‌السلام، چنان کنند خوانندگان یا شنوندگان آن روایات، هیچ فاصله‌ای بین ایرانیان و امامان علیهم‌السلام احساس نکنند و این نکته به ذهن آنان خطور کند که اهل بیت از آن ایرانیانند و ایرانیان از آن اهل بیت!

۵- پنجمین مورد از احادیث، حاوی عبارات فارسی را منسوب به امام صادق علیه‌السلام است و از این جهت به روایت پیشین شباهت فراوان دارد.

ابن شهر آشوب می‌نویسد (۲۳۸/۴): «دخل عليه (أي الصادق علیه‌السلام) قوم من أهل خراسان فقال ابتداءً من غير مسألة: من جمع مالاً من مهاوش^۱، أذهب^۲ الله في نهاير^۳، فقالوا: جعلنا فداك ما نفهم هذا الكلام، فقال: از باد آید بدم شود».

«گروهی از اهل خراسان به حضور امام صادق علیه‌السلام رسیدند و آن حضرت بدون اینکه سؤالی مطرح شود، سخن آغاز کرد و فرمود: هرکس مالی را از راه ناروا به دست آورد، خداوند او را به باد نیستی می‌برد گفتند: جان به فدایت، ما این سخن را نمی‌فهمیم. امام به [فارسی] فرمود: از باد آید بدم شود».

صقار نیز این روایت را عیناً نقل کرده است، جز اینکه عبارت فارسی در آن اینگونه

۱. مهاوش: به معنی هر چیزی است که از راه ناروا بدست آید.

۳. نهاير: به معنی مهلکه‌هاست.

آمده است « هر مال که اباذرايد بَدَم شود» (صص ۳۵۶ و ۳۵۷).

روایت دوم، با آن که دچار تحریفی شده، بسیار کهنتر می‌نماید و شاید بتوان آن را چنین خواند: «هر مال که با باذ در آید...» «یا هر مال که ابا باذ...». در نقد این روایت نیز می‌توان گفت هر آنچه دربارهٔ روایت‌ها پیشین، ذکر شد، در این مورد هم معتبر است. نمونهٔ ششم ما به حضرت امام رضا (ع) مربوط است:

ابن شهر آشوب (۳۶۲/۴) چنین نقل کرده است: «عز: علي بن مهراَن انَّ ابا الحسن عليه السلام، أمره أن يعمل له مقدارُ الساعات ، قال : فَحَمَلْنَاهُ إِلَيْهِ فَلَمَّا وَصَلْنَا إِلَيْهِ نَأْتِنَا مِنَ الْعَطَشِ أَمْرٌ عَظِيمٌ ، فَمَا قَعَدْنَا حَتَّى خَرَجَ إِلَيْنَا بَعْضُ الْخَدَمِ وَمَعَهُ قِلَالٌ مِنْ مَاءٍ أُبْرَدَ مَا يَكُونُ فَشَرِبْنَا فَجَلَسَ عليه السلام عَلَيَّ كُرْسِي ، فَسَقَطَتْ حُصَاةٌ ، فَقَالَ مَسْرُور : « هِشْت » أَيْ ثَمَانِيَّةٌ ، ثُمَّ قَالَ عليه السلام لِمَسْرُور « دَر بِيَنْد » أَيْ أَغْلَقَ الْبَابَ ».

«علی بن مهراَن آورده است که امام رضا عليه السلام او را فرموده او را ابزاری برای تعیین زمان فراهم آورند. گوید: ما آن ابزار را برای وی حمل کردیم و وقتی به او رسیدیم دچار تشنگی شدیدی گشتیم، ولی هنوز ننشسته بودیم که یکی از خادمان از خانه به سوی ما بیرون آمد و همراه او کوزه‌هایی بود از سردترین آبها. ما از آن آشامیدیم، امام عليه السلام بر یک کرسی نشست. همان هنگام، دانهٔ ریگی به زمین افتاد.

مسرور [به فارسی] گفت: «هشت» ... آنگاه امام عليه السلام به مسرور [به فارسی] فرمود: «در بیند».

صفا در ادامهٔ این روایت می‌نویسد (ص ۳۵۷): «فلما دخل (أي أبو الحسن عليه السلام) قاله بالفارسيه: «بار خدایا چون؟ فقلت: «نیک یا سیدی. فقال لمسور: «در بیند، در بیند».

«امام رضا عليه السلام چون داخل شد، به فارسی فرمود: بار خدایا چون؟ گفتم: نیک، ای سرور من. سپس آن حضرت به مسرور [به فارسی] فرمود: «در بیند، در بیند».

بر این روایت که ممکن است از قول صفار به ابن شهر آشوب (م. ۵۸۸ق) انتقال یافته باشد، همان فضاهای تردید آمیز مسلط است. متن آن بسیار مفصل تر از آن است که ما نقل کردیم. راوی در صفار، علی بن مهزیار نام دارد و در متن ابن شهر آشوب، علی بن مهراَن. تردید نداریم که این هر دو، یک تن بوده‌اند زیرا ابن مهزیار (نک: طوسی، رجال،

در فهرست) را در شمار یاران امام جواد آورده‌اند اما از ابن مهران خبری نیست. از سوی دیگر می‌دانیم که ابن شهر آشوب، از صفار حدیث روایت کرده است (نک: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ذیل ابن شهر آشوب). در روایت او، ناسخان و راویان، نام زردشتی و دشوار مهزیار را به نام آشنای مهران تغییر داده‌اند. به طور کلی به نظر می‌آید که ابن شهر آشوب، روایت را خلاصه کرده باشد، زیرا اصل آن در بصائر صفار متصل تر است.

مفردات فارسی در احادیث

در برخی از روایات اهل بیت علیهم السلام گاه واژه‌هایی فارسی راه یافته است که ما معروفترین آنها را در اینجا نقل می‌کنیم:

۱- المار ماهی

برقی (۲/۲۷۱) از قول سمرة بن سعید چنین آورده است: «خرج أمير المؤمنين عليه السلام على بغلة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و خرجنا معه نمشي حتى انتهينا إلى أصحاب السمك، فجمعهم، فقال: أتدرون لأي شيء جمعتكم؟ قالوا: لا. قال: لا تشربوا الجري ولا المار ماهي ولا الطافي على الماء ولا تبيعوه». روزی امیر مؤمنان بر استر رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم سوار شده و به راه افتاد، ما نیز همراه او می‌رفتیم تا اینکه به محله ماهی فروشان رسیدیم، امام آنان را گرد آورد و فرمود: آیا می‌دانید برای چه شما را گرد آوردم؟ عرض کردند: نه. فرمود: که به شما بگویم ماهی جری* و مار ماهی و ماهیهایی که بر روی آب می‌میرند نخرید و نفروشید.

۲- الخرز

همو آورده است (۲/۳۷۴): «عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم يعجبه الرطب بالخرز». همو آورده است (۲/۳۷۴): «عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم يعجبه الرطب بالخرز».

*. ماهی جری ماهی‌ای است شبیه مارماهی و به قولی خود مارماهی است (لغت‌نامه دهخدا- واژه‌های مارماهی و طافی و جری).

«از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود: رسول خدا (ص) خوردن رطب به همراه خربزه، را دوست می داشت.

نیز آورده است (۳۷۵/۲): «عن أبي عبدالله عن أبيه عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه وآله يأكل الخربز بالسُّكَّر».

«امام صادق علیه السلام از قول پدرش علیه السلام می فرماید: رسول خدا صلى الله عليه وآله خربزه را با شکر (شیرینی) تناول می کرد».

۳- أَلْفَالُوذَج

همو چنین نقل کرده است (۱۷۶/۲): «عن يونس بن يعقوب عن أبي عبدالله عليه السلام قال: كُنَّا بِالْمَدِينَةِ فَأَرْسَلَ إِلَيْنَا: إِصْنَعُوا لَنَا فَالُوذَجَ ، وَ أَقْلُوا ، فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهِ فِي قِصْعَةٍ صَغِيرَةٍ».

«یونس بن یعقوب درباره امام صادق علیه السلام چنین آورده است که: ما در مدینه بودیم و امام علیه السلام برای ما پیام فرستاد که برای ما فالوده بسازید، اما اندک بسازید. و ما برای آن حضرت فالوده ای در یک بشقاب کوچکی فرستادیم».

۴- أَلْخَوَان

همو نوشته است (همانجا): «عن أبي عبدالله عن آبائه عليهم السلام ، قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: كُلُوا مَا يَسْقُطُ مِنَ الْخَوَانِ ، فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ بِإِذْنِ اللَّهِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَسْتَشْفِيَ بِهِ».

«امام صادق علیه السلام از طریق پدرانش از امیر مؤمنان علیه السلام چنین آورده است که امام فرمود: آنچه را از خوان (سفره) بیرون می افتد بخورید که هر کس شفا می طلبد، از آن خورده، به اذن خداوند، شفا خواهد یافت».

۵- مَشْكَدَانَه

طبرسی (ص ۴۲) آورده است: «عن الرضا عليه السلام قال: كان لعلي بن الحسين عليهما السلام مَشْكَدَانَةٌ مِنْ رِصَاصٍ مُعَلَّقَةٍ فِيهَا مِشْكٌ ، فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ وَ لَبَسَ ثِيَابَهُ تَنَاوَلَهَا وَ أَخْرَجَ مِنْهَا فَمَسَحَ بِهِ».

«از امام رضا علیه‌السلام است که فرمود: علی بن الحسین علیه‌السلام مشکدانه‌ای (عطردان)ی از سُرَب داشت، در آن مُشک، بوده و در جایی آویزان بود، و هرگاه آهنگ بیرون رفتن می‌کرد و جامه به تن می‌آراست، آن مشکدانه را بر می‌گرفت، اندکی مشک از آن بیرون می‌آورد و به [جامه] خود می‌مالید».

۶- اشیدانه

حر عاملی که همین روایت را نقل کرده (۴۴۵/۱)، به جای مشکدانه، اشیدانه نهاده است. ما این کلمه را در کتاب‌های معربات (جوالیقی، خفاجی، ادی شیر...) نیافتیم و شاید تحریف باشد: عن الوشأ قال: سَمِعْتُ أبا عبد الله علیه‌السلام يقول: كان لعلي بن الحسين علیه‌السلام أشيدانة رصاص، معلقة فيها مسك، فإذا أراد أن يخرج ولبس ثيابه تناولها وأخرج منها فتمسح به». .

و شأ گوید: از امام صادق علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: علی بن الحسین علیه‌السلام را عطردان‌ی از سُرَب بود در آن مُشک قرار داشت و در جایی آویزان بود و هرگاه آهنگ بیرون رفتن می‌کرد و جامه به تن می‌آراست، آن را بر می‌گرفت و اندکی مشک از آن بیرون می‌آورد و به [جامه] خود می‌مالید.

۷- البَنْفَسَج

همو آورده است (۴۵۳/۱): «عن يونس بن يعقوب قال: قال أبو عبد الله علیه‌السلام: ما يأتينا من ناحيتكم شيء أحب إلينا من البَنْفَسَج» .

«یونس بن یعقوب گوید: چیزی از سوی شما دوست داشتنی‌تر از بنفشه به دست ما نمی‌رسد».

۸- الْكَكْك

کلینی (فروع ۲۸۸/۶) چنین نقل کرده است: «عن سليمان بن جعفر الجعفري قال: كان أبو الحسن علیه‌السلام لا يدع العشاء ولو بكفكة، وكان يقول علیه‌السلام إنه قوة للجسم». «سليمان بن جعفر جعفري گوید: امام کاظم علیه‌السلام هرگز دست از شام نمی‌کشید، حتی اگر شامش یک دانه ککک بود. حضرت علیه‌السلام می‌فرمود که آن، اندام آدمی را نیرو

فزايد (درباره كمك، نك: جوالیقی، ص ۲۹۷).

۹- النُّيروز

حزّ عاملي (۲/۹۶۰) نوشته است: «عن الصادق عليه السلام في اليوم النُّيروز قال: إذا كان يومُ النُّيروز فَاغْتَسِلْ وَابْسُ أَنْظَفَ ثِيَابِكَ».

«از امام صادق عليه السلام روايت است كه درباره روز نوروز فرموده: چون روز نوروز فرا رسد غسل كن و پاكيزه ترين جامه هایت را بپوش».

۱۰- الباذَنْجَان

نوری (۱۶/۴۲۹) آورده است: «عن أبي يعفورٍ، قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: كُلُوا الباذَنْجَانَ فَإِنَّهُ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ».

«ابی یعفور از امام صادق عليه السلام نقل کرده كه فرمود: باذنجان (بادمجان) بخوريد، كه دواى هر دردى است».

بدیهی است كه با جستجوی بیشتر در احادیث اهل بیت عليهم السلام، كلمات فارسی بیشتری می توان یافت. اما همه این كلمات، زائیده آمیزش ایرانیان و عربان طی نخستین قرن های اسلام نبود، زیرا برخی از آنها را حتی در اشعار جاهلی می توان یافت (مانند مسك، خوان... نك: آذرنوش، فهرست). با اینهمه ملاحظه می شود كه بسیاری از آن ها، و بخصوص فضائی كه در آن به كار آمده اند (مانند نیروز و مشكدانه)، حال و هوائی كاملاً فارسی، و شرایطی خاص قرن دوم ق. دارند، و از همین جهت، شایسته بررسی بیشتر می گردند.

کتابشناسی

- آذرنوش، آذرتاش، راههای نفوذ فارسی در ادبیات جاهلی، تهران، ۱۳۷۴.
- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، به كوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، افسست قم، ۱۹۶۱ م.
- ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، به كوشش یوسف البقاعی، قم، ۱۴۲۱ ق.
- براون، ادوارد، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه و حواشی فتح الله مجتبائی، تهران، ۱۳۶۱.
- برقی، احمد بن محمد، المحاسن، به كوشش سید مهدی رجائی، قم، ۱۴۱۶ ق.

- جو الیقی، ابو منصور، المعرب، قاهره، ۱۳۶۰ق.
- جواهری، شریف: *مُثیر الأحران فی أحوال الائمة الاثنی عشر علیهم السلام* أمناء الرحمن، قم، ۱۳۶۶.
- حز عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، به کوشش عبدالرحیم ریانی شیرازی، بیروت، ۱۴۱۲ق، ۱۹۹۱م.
- حویزی، عبدعلی، تفسیر نورالثقلین، به کوشش سید هاشم رسولی محلاتی، قم، ۱۴۱۲ق / ۱۳۷۰.
- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، تهران، ۱۳۷۳.
- صدوق، محمد بن علی، علل الشرایع، قم، ۱۳۸۵ق / ۱۹۶۶م.
- صقار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات الكبرى فی فضائل آل محمد صلی الله علیه و آله، به کوشش میرزا حسن کوچه باغی، تهران، ۱۳۷۴.
- طبرسی، حسن بن فضل، مکارم الاخلاق، بیروت، ۱۳۹۲ق / ۱۹۷۲م.
- طحان، ریمون و طحان، دینز، الفن والأدب العربی، بیروت، ۱۹۹۱م.
- طوسی، محمد بن حسن، رجال الطوسی، نجف، ۱۳۸۰ق / ۱۹۶۱م.
- غنیمی هلال، محمد، الأدب المقارن، قاهره، بی تا.
- فخر رازی، الشجرة المباركة فی أنساب الطالبیة، به کوشش سید مهدی رجائی و سید محمود مرعشی، قم، ۱۴۰۹ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، به کوشش علی اکبر غفاری، تهران، ۱۳۸۸ق.
- همو، فروع الکافی، به کوشش علی اکبر غفاری، تهران، ۱۳۶۷ش.
- مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار الجامعة لدرر أخبار الائمة الاطهار، بیروت، ۱۴۰۳ق / ۱۹۸۳م.
- مطهری، مرتضی، خدمات متقابل اسلام و ایران، قم، ۱۳۵۷.
- معین، محمد، فرهنگ فارسی، تهران، ۱۳۷۱.
- موسوی بجنوردی، محمد کاظم سرویاستار، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۳.
- ندا، طه، الأدب المقارن، بیروت، ۱۴۱۲ق / ۱۹۹۱م.
- نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، بیروت، ۱۴۱۲ق / ۱۹۹۱م.
- وافی، عبدالواحد، فقه اللغة، مصر، بی تا.

